

متن پرسش

با عرض سلام خدمت استاد گرامی: ببخشید وقت شما را می گیرم. در رابطه با جلسه ی بنیان ها آنچه پیش آمد را خدمتتان می فرستم. و از راهنمایی شما خیلی ممنونم. در مورد «نفس جسم عالی»؛ یک شخصی بود که گوشش را تکان می داد یک سانت بالا پایین می برد. در صورتی که بنده اصلا این عضله ی سرم را حس نمی کنم. توجهم در این مساله به جسم به عنوان مبنای ادراک انسان و حضور نزد خود است. اینکه خداوند می فرماید من چشمش می شوم با من می بیند. گوشش می شوم با من می شنود. (آیا می توانیم در نظر بگیریم: خداوند می گوید من قلبش می شوم؟) انسان که در دوگانگی ذهن و عین گرفتار است چگونه متوجه شود که قلبش او را به یگانگی فرا می خواند؟ از این جهت توجه به قلب صنوبری، بسیار اهمیت دارد. و در توجه مستمر و احساس وجودی حیات در ضربان قلب، آزادی از تصاویر ساخته شده ی ذهن، پدیدار می شود. «تربیت ذهن» با قلب، باعث می شود ذهن زود تر از قلب، تصویر سازی نکند. تلاش کند با صورت حقیقت زنده مرتبط شود و خودش را نزد قلبِ اشیاء بیابد. تا به جای اینکه تصویر سازی کند تصاویر، خودش را پدیدار شوند. (شاید همراه معنی و نحوه ی خدمت رسانی). آیا می توان گفت، از آنجایی که توجه به قلب صنوبری برای ارتباط با حقیقت، در رساله ی سیر و سلوک بحرالعلوم نیز آمده است؛ اگر انسان بخواهد با حقیقت در هر شیء، ارتباط برقرار کند می تواند از توجه به قلب صنوبری خود، در ارتباط وارد شود؟ برای ارتباط روحی در نسبت با ارتباط جسمی (فیزیکی). هر چند روح و جسم در یگانگی هستند، «از کدام افق با کدام افق» ارتباط برقرار کردن متفاوت می شود. زیرا صمدیت و «به سوی» نشان از جهت گیری اشیاء است. آیا می توانیم بگوییم وقتی انسان با اشیاء هم جهت باشد با قلب آنها مرتبط شده است. وجه الله بودن هستی نیز، از افق ارتباط برقرار کردن می گوید. همچنین علوم هم از این جهت که صورت سازی می کنند نمی گذارند اول قلب با حقیقت اشیا مرتبط شود و بعد ذهن از قلب حس نگاه را بگیرد و صورت حقیقت ببیند. زیرا در نگاه وجودی، تکیه گاه علمی مانند ابزار است، و ممکن است، اثر نکند. زیرا اثر گذاری از وجود است. از طرفی اینکه می گویند اگر الهی باشی در و دیوار با تو حرف می زند، و یا شعر ما سمیعیم و بصیریم و هوشیم با شما نامحرمان ما خاموشیم، آیا می توانیم بگوییم، یعنی اشیاء، خودشان می خواهند نور شناخت خودشان را به انسان بدهند. چون خودشان در عین ثابتة خودشان هستند. و در مورد صمدیت و احدیت؛ آیا می توانیم بگوییم نور صمدیت «به سوی»، سیاست را نیز متذکر می شود؟ زیرا سیاست از جهت گیری و ارتباط با عالم وجود سخن می گوید. و همچنین نور صمدیت و حرکت جوهری و حرکت حبی، در نسبتی با هم احدیت را جلوه گر می کنند؟

باسمه تعالی: سلام علیکم: نکات خوبی را به میان آورده‌اید که هر کدام برای خود متذکر نکته‌ای است. آری! بشر جدید همان‌طور که آب را با آنهمه لطافت از طریق قلب درک می‌کرد؛ تنها به عنوان H₂O می‌بیند. در بقیه امور نیز قصه از همین قرار است و به حضوری که به تعبیر قرآن «قُلُوبٌ يَّعْقِلُونَ بِهَا» است نمی‌رسد که اتفاقاً ابتدا رابطه قلبی با موجودات و موضوعات پیش می‌آید و سپس فهم آن را به صورت جزئی درک می‌کند. قلب صنوبری، مرکز همان احساسی است که نفس ناطقه باید در آن حاضر باشد و هر اندازه ما قلب صنوبری خود را مدّ نظر داشته باشیم، بیشتر در نزد خود حاضریم و بیکرانگی خود را احساس می‌کنیم. موفق باشید